



University of Tehran Press

A Systematic Study of the Interrelations among Cognition, Disposition, and Action in Allameh TaAata'a'i' s 'nt hropology and Its Comparison with The Cognitive-Affective Personality System (CAPS)

Mohsen Kehtari 

Department of Teaching Islamic knowledge, Faculty of Islamic Knowledge and Thought, University of Tehran, Tehran, Iran.
E-mail: mohsenkehtari@ut.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received: 2025 June 15
Revised: 2025 September 08
Accepted: 2025 September 20
Published online: 2025 October 06

Keywords:

Cognition
Emotion
Human Soul
Allameh Tabatabaei
Volition.

ABSTRACT

This study aims to delineate the systematic relationship among the faculties of cognition, motivation, and action within the structure of the human soul from the perspective of Allameh Tabatabaei. Drawing on primary sources, particularly Al-Mizan and his philosophical works, and employing a systemic model and conceptual analysis method, the study explores the circular interaction among cognition, emotion, will, and action within the existential dimensions of human beings. The findings indicate that, according to Allameh, every voluntary action stems from a chain of perceptual and emotional processes, ultimately leading to the formation of enduring dispositions (malakāt) in individuals. This exposition opens new horizons for understanding religious education and the Islamic ethical system and, in addition, offers practical insights for moral education and the philosophy of education.

Cite this article: Kehtari, M. (2025). A Systematic Study of the Interrelations among Cognition, Disposition, and Action in Allameh Tabataba'i's Anthropology and Its Comparison with The Cognitive-Affective Personality System (CAPS). *Philosophy of Religion*, 22, (3), 233-247. <http://doi.org/10.22059/jpht.2025.397300.1006128>



© Authors retain the copyright and full publishing rights.
DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2025.397300.1006128>

Publisher: University of Tehran Press.



دانشگاه تهران

نشریه فلسفه دین

شاپا الکترونیکی: ۶۲۳۳-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jpht.ut.ac.ir>

بررسی نظام‌مند روابط میان بینش‌ها، گرایش‌ها، و کنش‌ها در انسان‌شناسی علامه طباطبایی و مقایسه آن با نظریه نظام شناختی-عاطفی (CAPS)

محسن کهتری

دکترای مدرسی معارف اسلامی، دانشکده معارف و اندیشه اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: mohsenkehtari@ut.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۱۴

کلیدواژه:

ادراک،

اراده،

علامه طباطبایی،

ملکات نفسانی،

هیجان.

این پژوهش تلاشی است برای ترسیم رابطه نظام‌مند میان قوای ادراکی، انگیزشی، و کنشی در ساختار نفس از منظر علامه طباطبایی. با رجوع به *المیزان* و آثار فلسفی ایشان و با استفاده از الگوی سیستمی و روش تحلیل مفهومی، چگونگی تعامل حلقه‌وار میان شناخت، احساس، اراده، و عمل در ساحت وجودی انسان بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که از نظر علامه هر عمل اختیاری حاصل یک زنجیره ادراکی و عاطفی است که در نهایت به شکل‌گیری ملکات پایدار در انسان می‌انجامد. این تبیین افقی نو در فهم تربیت دینی و نظام اخلاق اسلامی می‌گشاید و در تربیت اخلاقی یا فلسفه تعلیم و تربیت کارگشا است.

استناد: کهتری، محسن (۱۴۰۴). بررسی نظام‌مند روابط میان بینش‌ها، گرایش‌ها، و کنش‌ها در انسان‌شناسی علامه طباطبایی و مقایسه آن با نظریه نظام شناختی-عاطفی (CAPS). *فلسفه دین*، ۲۲ (۳) ۲۳۳-۲۴۷.

<http://doi.org/10.22059/jpht.2025.397300.1006128>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2025.397300.1006128>

© نویسندگان



مقدمه

چگونه انسان از ادراک به کنش می‌رسد و شخصیت اخلاقی او شکل می‌گیرد؟ این پرسش بنیادین قرن‌هاست که ذهن فلاسفه، حکمای اسلامی، و روان‌شناسان را به خود مشغول کرده است. علامه طباطبایی، با بهره‌گیری از میراث تفسیری و تحلیل‌های قرآنی در *المیزان*، قوای نفس را شبکه‌ای زنده و نظام‌مند از ادراک (حس، خیال، عقل)، گرایش (محبت، لذت)، و کنش (اراده، عمل) می‌داند که در تعاملی حلقه‌وار عمل می‌کنند (نگاه نظام‌مند یا سیستمی: مدل‌سازی قوا به صورت شبکه‌ای پویا با روابط علی و بازخوردی).

این چرخه با نظریه نظام شخصیت‌شناختی-عاطفی (CAPS) هم‌خوانی دارد که رفتار را نتیجه تعامل رمزگذاری‌های ذهنی، عواطف، و موقعیت‌ها می‌بیند (Mischel & Shoda, 1995: 246-248). پژوهش حاضر، با روش تحلیل مفهومی و الگوی سیستمی و رجوع به منابع اصیل (*المیزان*، *نهایه الحکمه*، *رساله الولایه*)، این مدل را بازسازی می‌کند و الگویی برای تربیت اخلاقی اسلامی ارائه می‌دهد. این مدل با نظریه‌های روان‌شناختی (CAPS) و فلسفی (حرکت جوهری ملاصدرا) مقایسه و دلالت‌های تربیتی آن تحلیل می‌شود.

بیان مسئله

با وجود پژوهش‌های متعدد درباره مبانی انسان‌شناسی و تربیت اخلاقی در اندیشه علامه طباطبایی، عمده آثار موجود یا به تحلیل مفاهیم بنیادین پرداخته‌اند یا صرفاً به استنتاجات کلی اخلاقی بسنده کرده‌اند. کمتر پژوهشی تلاش کرده است رابطه علی و نظام‌مند میان قوای ادراکی، گرایشی، و کنشی را در قالب مدلی حلقه‌وار و قابل کاربرد استخراج کند. همچنین، تحلیل تطبیقی دیدگاه علامه با نظریه‌های شخصیت‌محور در روان‌شناسی معاصر یا فلسفه اسلامی مغفول مانده است. پژوهش حاضر، با استفاده از روش تحلیل محتوای مفهومی و با رجوع مستقیم به منابع اصلی، می‌کوشد خلأ فوق را برطرف سازد و ضمن ترسیم این روابط الگویی کارآمد برای تربیت اخلاقی بر پایه انسان‌شناسی اسلامی ارائه دهد. بر این اساس، این مقاله در پی پاسخ به سه پرسش اساسی است:

۱. در منظومه فکری علامه طباطبایی چه رابطه علی و نظام‌مندی میان ادراک، گرایش، و کنش وجود دارد؟
۲. این رابطه چگونه می‌تواند الگویی فلسفی- تربیتی برای شکل‌گیری ملکات اخلاقی فراهم آورد؟
۳. مدل پیشنهادی علامه چه تفاوت‌هایی با نظریه‌های شخصیت‌محور در روان‌شناسی معاصر و دیدگاه‌های فلسفی اسلامی دارد؟

پیشینه نظری

انسان‌شناسی در منظومه فکری علامه طباطبایی جایگاهی بنیادین دارد و شالوده تحلیل‌های معرفت‌شناختی، اخلاقی، و تربیتی او را تشکیل می‌دهد. آثار اصلی علامه- از جمله *تفسیر المیزان*، *نهایه الحکمه*، *رساله الولایه*- حاوی مباحثی عمیق درباره مراتب ادراک، گرایش‌های نفسانی، اراده، و کنش‌اند که در نگاه سیستمی این مقاله محل تفسیر و بازخوانی دوباره قرار می‌گیرند. در کنار آن، مجموعه‌ای از مطالعات معاصر نیز به جنبه‌هایی از این منظومه پرداخته‌اند. داستانی و همکارانش (۱۳۹۰) ویژگی‌های انسان و دلالت‌های تربیتی آن را بررسی کرده‌اند، اما به ساختار سیستمی قوای نفس نپرداخته‌اند. امیررستمی بناب و موسوی‌نسب (۱۳۹۹) نیز به مبانی شناختی و اهداف تربیت اخلاقی پرداخته‌اند، ولی فاقد تحلیل تعاملی میان شناخت و محبت و اراده‌اند. پژوهش‌هایی چون مطالعات علی زمانی و آقاجانلو (۱۳۸۹) و نوری (۱۳۹۶) نیز به مفهوم محبت یا انگیزش در اندیشه علامه پرداخته‌اند، اما چارچوب نظام‌مند و تعلیل‌گرایانه‌ای از ارتباط میان ادراک و هیجان و عمل ارائه نکرده‌اند. خلأ اصلی در پیشینه موجود فقدان مدلی منسجم و علی از تعامل حلقه‌وار قوای نفس است که بتواند مبنایی نظری برای تحلیل رفتار اختیاری انسان و ارائه راهکارهایی برای تربیت اخلاقی در چارچوب انسان‌شناسی اسلامی باشد. پژوهش حاضر در پاسخ به این خلأ طراحی شده است.

روش تحقیق

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش تحلیل مفهومی و مقایسه‌ای انجام شده است. چارچوب نظری پژوهش بر الگوی سیستمی استوار است که قوای نفس را شبکه‌ای پویا با روابط علی و بازخوردی مدل‌سازی می‌کند. داده‌ها از منابع اصلی (المیزان، نه‌ایه الحکمه، رساله الولایه) با کدگذاری مضمونی استخراج و در سه دسته ادراکی (حس، خیال، عقل)، گرایشی (محبت، لذت)، کنشی (اراده، عمل، ملکه) تفکیک شدند. این روش امکان ارائه الگویی نظام‌مند از تعامل حلقه‌وار قوای نفس را فراهم کرده و زمینه‌ساز تحلیل فلسفی و تربیتی انسان در اندیشه علامه طباطبایی شده است.

پیش‌ها در انسان‌شناسی علامه طباطبایی

از منظر علامه طباطبایی «معرفت» و «ادراک» خاستگاه اولیه و زیربنای فرایندهای نفسانی و اخلاقی انسان‌اند. وی انسان را موجودی «ذومراتب» می‌داند که از مرتبه‌ای نازل حرکت می‌کند و از طریق رشد ادراکی و وجودی و اختیاری به مراتب عالی‌تر از کمال می‌رسد. حرکت انسان از «علم» آغاز می‌شود، اما این علم صرفاً دریافت داده یا گردآوری اطلاعات نیست؛ بلکه یک آگاهی وجودی است که در مسیر تحقق خود قوای مختلف مانند «حس»، «خیال»، «وهم»، و «عقل» را به کار می‌گیرد. علامه «نفس» را حقیقتی واحد می‌داند که در مراتب مختلف ادراک، اندیشه، میل، و اراده ظهور می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۲۳۷).

در نگاه علامه، روند ادراک نه تنها مقدمه‌ای برای شناخت نظری بلکه بنیانی برای کنش انسانی است. انسان ابتدا چیزی را درمی‌یابد، سپس در برابر آن واکنش عاطفی یا گرایشی نشان می‌دهد، و در نهایت تصمیم به اقدام یا امتناع از کنش می‌گیرد. از این رو، ادراک، آغازگر زنجیره‌ای است که به رفتار و شخصیت ختم می‌شود. برای فهم دقیق این پیوند به تقسیم‌بندی «علوم نظری» و «علوم عملی» و نقش ادراک حسی در شکل‌گیری گرایش‌ها در اندیشه علامه نیاز است. اگر ادراک به عنوان نقطه شروع این گره تثبیت شود، حلقه‌های گرایش و کنش نیز درست شکل می‌گیرند.

نقش علوم نظری و عملی در پیوند ادراک و گرایش

از منظر علامه طباطبایی، ادراکات انسانی به دو دسته «علوم نظری» و «علوم عملی» تقسیم می‌شوند که هر یک نقش متفاوتی در فرایند شناخت و گرایش ایفا می‌کنند. علوم نظری، که صرفاً به شناخت هستی بدون بار ارزشی می‌پردازند، خود به دو نوع جزئی و کلی تقسیم می‌شوند. علوم جزئی، مانند ادراک حسی اشیای خارجی («این زمین است و آن آسمان»، «عدد چهار جفت است»، «آب روان است»)، از طریق حس و فعل و انفعالات مغزی حاصل می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲؛ ۱۷۳).

این ادراکات حسی، که گاه بی‌واسطه از عالم خارج (مثل دیدن اشیا و پدیده‌ها) و گاه باواسطه و غیر مستقیم (مانند شنیدن خاطره یا خواندن داستان که شیء یا اتفاق خارجی به واسطه آن در ذهن بازسازی می‌شود) شکل می‌گیرند، مواد اولیه شناخت را فراهم می‌کنند. قوه خیال این ادراکات حسی را ذخیره و بازآفرینی و ترکیب می‌کند و بدین‌سان نه تنها حافظه تصویری انسان را شکل می‌دهد، بلکه با ساختن صورت‌های تازه مواد خامی برای تعقل و نیز زمینه‌هایی برای گرایش‌ها فراهم می‌سازد.

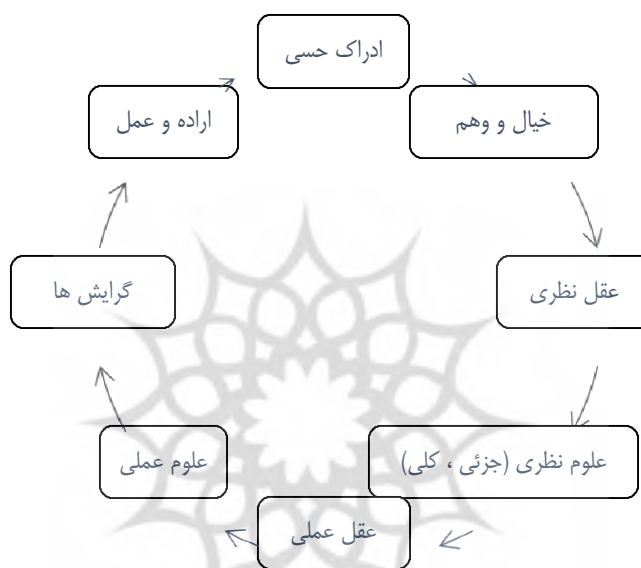
قوه وهم به این صور حسی و خیالی بار ارزشی جزئی می‌دهد. مثلاً درک می‌کند که «این حیوان دشمن من است» یا «این فرد برای من سودمند است». به تعبیر دیگر، وهم بر ادراکات نظری و جزئی داورهای ارزشی (خیر، شر، مفید، مضر) می‌افزاید و آن‌ها را در سطح فردی و مقطعی جهت‌دار می‌سازد.

اما ارزش‌گذاری کلی و پایدار کار عقل عملی است که در سطحی فراتر از وهم عمل می‌کند. عقل عملی درباره بایدها و نبایدها داور می‌کند («عدالت خوب است»، «ظلم بد است») و از همین جا علوم عملی شکل می‌گیرند. این‌ها علوم هستند که به رفتار انسان جهت می‌دهند و با هدف دستیابی به کمال یا مزایای زندگی شکل می‌گیرند (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲؛ ۱۷۳). بنابراین می‌توان گفت عقل عملی و وهم هر دو به ادراکات نظری بار ارزشی می‌دهند؛ با این تفاوت که وهم ارزش‌گذاری جزئی و فردی انجام می‌دهد، درحالی‌که عقل عملی قواعد کلی و دائمی را پدید می‌آورد.

علوم عملی، برخلاف علوم نظری، صرفاً ادراک نیستند؛ بلکه منشأ اثر و عمل در درون انسان می‌شوند و با گرایش‌های انسانی (مانند «محبت» یا «هیجانات») پیوند می‌خورند. به نظر علامه، شناخت نظری «حق» و «باطل» مقدمه‌ای ضروری برای الهام به

علوم عملی است: «وقتی عقل و یا به عبارتی نیروی تفکر و نظر انسان آسیب دید و در نتیجه حق را حق ندید و باطل را باطل نیافت، چگونه ممکن است از ناحیه خدای تعالی ملهم شود به اینکه باید این کار نیک را بکند و یا فلان کار زشت را نکند؟» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۵۰۹). خداوند در قرآن می‌فرماید: «کسی از کیش ابراهیم متنفر و بی‌رغبت نمی‌شود مگر آنکه قبلاً عقلش را دچار سفاقت و انحراف کرده باشد»^۱ (بقره/ ۱۳۰).

این تحلیل نشان می‌دهد ادراکات نظری، به‌ویژه ادراک حسی و شناخت «حق» و «باطل»، زیربنای گرایش‌های انسانی‌اند. ادراک حسی، از طریق تجربه و عمل، مواد اولیه‌ای برای شکل‌گیری علوم عملی فراهم می‌کند که «محبت»، «هیجانات»، و «اراده» را برمی‌انگیزد. از این‌رو، عمل نه تنها نتیجه ادراک است، بلکه خود در تقویت ادراکات و ایجاد گرایش‌های جدید نقش دارد. این رابطه دوسویه میان ادراک و عمل پلی است که بینش را به گرایش و سپس به کنش متصل می‌کند و زمینه‌ساز تحلیل سیستمی قوای نفس در اندیشه علامه طباطبائی است.



درجات علم و تأثیر آن بر گرایش

از منظر علامه طباطبائی، ادراکات انسانی نه تنها از نظر محتوا، بلکه از نظر درجه قوت و ضعف نیز متفاوت‌اند و این تفاوت‌ها بر گرایش‌ها و رفتار تأثیر می‌گذارند. علوم ادراکی به درجاتی مانند «جهل»، «وهم»، «شک»، «ظن»، و «یقین» تقسیم می‌شوند که یقین (شامل «علم‌الیقین»، «عین‌الیقین»، «حق‌الیقین») بالاترین مرتبه است. هر چه درجه ادراک به یقین نزدیک‌تر باشد، تأثیر آن بر هیجانات و گرایش‌ها عمیق‌تر خواهد بود.

علامه در ذیل آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/ ۲۸) می‌فرماید: «هر مطلبی مادام که به طور حقیقت و آن‌طور که باید تعقل نشود، درک آن خالی از احتمالات مخالف نیست ... وقتی تعقل آن تمام و کامل باشد، در مرحله عمل هم دیگر خلاف آن را پیروی نمی‌کند» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۰۸).

بنابراین، یقین منطقی که از تعقل صحیح ناشی می‌شود نه تنها ادراک را استحکام می‌بخشد بلکه بر گرایش‌ها و کنش‌های پایدار نیز تأثیر مستقیم خواهد داشت. این تحلیل نقش کلیدی درجات علم را در پیوند بینش و گرایش نشان می‌دهد و بر ضرورت تقویت تعقل در تربیت اخلاقی تأکید دارد.

گرایش‌ها در انسان‌شناسی علامه طباطبائی

در نظام فکری علامه طباطبائی، گرایش‌های انسانی جایگاهی واسطه‌ای میان ادراک و کنش دارند. گرایش‌ها صرفاً احساسات

۱. مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَاةٍ نَفْسُهُ.

گذرا نیستند، بلکه محرک «اراده» به شمار می‌آیند و آنچه انسان را به سوی عمل می‌کشاند شدت و استحکام همین گرایش‌هاست. این گرایش‌ها بر پایه ادراکات شکل می‌گیرند: داده‌های حسی و ذخایر خیالی و ارزش‌گذاری‌های وهمی هنگامی که در پرتو سنجش عقلانی قرار می‌گیرند به صورت محبت و هیجان و انگیزه‌های درونی جلوه می‌کنند. در این چارچوب، اراده همان انتخابی است که پس از ارزیابی عقل از خیر و شر و در تعامل با میل‌های برخاسته از حس و خیال و وهم به مرحله عمل می‌رسد. تحلیل عمیق‌تر علامه نشان می‌دهد که در بنیاد همه گرایش‌ها «محبت» نهفته است و محبت نیز نهایتاً برخاسته از تجربه یا پیش‌بینی «لذت» است. علامه طباطبایی در تبیین چیستی محبت آن را «پیوندی شعوری و وجودی میان انسان و کمال مورد نظرش» می‌داند. وی می‌نویسد: «حب عبارت است از تعلق و ارتباط وجودی بین محب و محبوب و یا به عبارتی انجذاب بین علتِ مُکَمَّل و یا شبیه به آن و بین معلولِ مُسْتَكْمِل و یا شبیه به آن. و چون حب عبارت از این است، لذا ما افعال خود را دوست می‌داریم تا به وسیله آن استکمال کنیم و آنچه را هم که متعلق به افعال ماست دوست می‌داریم تا آن را وسیله و ابزار کار خود کنیم» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۲۰).

در این نگاه، انسان موجودی «کمال‌خواه» است و چون کمال به طور فطری برای انسان مطلوب و لذت‌آور است رابطه‌ای علی میان ادراک کمال و پدید آمدن محبت برقرار است. علامه در فراز دیگری با صراحت می‌نویسد: «حب عبارت است از انجذاب خاص و شعوری بین انسان و کمال او و چون هر قوه‌ای با کار مخصوص به خود نقص خود را تکمیل می‌کند، حاجت طبیعی خود را برمی‌آورد. از این رو معنای حب مال و جاه و علم برای ما روشن می‌شود. چراکه انسان با هر یک از این‌ها به استکمال می‌رسد و به همین جهت آن‌ها را دوست دارد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۱۹).

از سوی دیگر، علامه در موضعی دیگر به‌روشنی بیان می‌دارد که لذت محرک نهایی اراده و عمل انسان است: «انسان در هر عملی که انجام می‌دهد لذتی را در نظر دارد که یا لذت مادی و بدنی است، مانند لذت طعام، شراب، نکاح، و امثال آن، و یا لذت فکری است، مانند لذت دوستی، ترقی، انس، مدح، فخر، نام نیک، انتقام، ثروت، امنیت، و صدها نظایر آن» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۴۳۵).

این دیدگاه بر آن است که لذت به منزله نیروی محرکه رفتار همواره پشتوانه گرایش‌ها و انتخاب‌های انسان است؛ چه این لذت تجربه‌شده و محسوس باشد چه انتظاری و مفهومی. علامه در ادامه به یکی از مهم‌ترین نتایج روان‌شناختی این تحلیل اشاره می‌کند و می‌نویسد: «این لذاذ است که عمل و متعلقات عمل انسان را در نظر انسان زینت می‌دهد و خداوند هم به وسیله همین لذاذ آدمی را تسخیر کرده است. اگر این لذاذ نبود بشر درصدد انجام هیچ عملی بر نمی‌آمد و در نتیجه آن نتایجی که خداوند از خلقت انسان در نظر داشته حاصل نمی‌شد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۴۳۵).

بر اساس این تبیین، لذت نه تنها محرک اصلی اراده انسان است، بلکه با «زیبا جلوه دادن» متعلقات عمل در چشم فاعل موجب کشش و محبت به آن امور نیز می‌شود. در اینجا، نقطه اتصال میان لذت و محبت پدیدار می‌شود. به بیان دیگر، آنچه لذت‌بخش است در نظر نفس زیبا جلوه می‌کند و زیبایی آن محبت را برمی‌انگیزد. این معنا به شکلی موجز و ژرف در تعبیری از علامه بازتاب یافته است: «الحب انجذاب النفس إلى الجمیل من حیث هو جمیل» (طباطبایی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۳۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۹: ۴۹۹). در نتیجه هر جا محبتی هست پیش از آن ادراکی از زیبایی (به شکل مطلق) وجود داشته است.

به این ترتیب، می‌توان زنجیره‌ای مفهومی را در اندیشه علامه طباطبایی بدین صورت ترسیم کرد:



در جمع‌بندی باید گفت که از منظر علامه طباطبایی اساس انگیزش انسانی مبتنی بر ادراک کمال و لذت است و محبت، به عنوان حالت میانی میان ادراک و عمل، محصولی از ادراک کمال و لذت و زیبایی است. در تقدم و تأخر ادراک لذت و زیبایی، نظر علامه متفاوت با دیگرانی است که ادراک زیبایی را مقدم بر لذت‌بخش شدن چیزی می‌دانند. مثلاً، نراقی به‌صراحت این زنجیره را این‌گونه ترسیم می‌کند: «فان کل جمیل لذیذ فی حق من أدرك جماله و کل لذیذ محبوب» (نراقی، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۸۶). اما منشأ همه لذت‌ها و محبت‌ها از نگاه علامه کجاست؟ این سؤال را می‌توان با واژه «حب ذات» پاسخ داد. علامه معتقد است که انسان به طور فطری خود را دوست دارد و هر آنچه لذت و کمال او را تأمین کند محبوب می‌شمارد. این محبت‌ها به نوبه خود منشأ دیگر هیجانات‌اند: چون انسان جان خود را دوست دارد، از خطر مرگ می‌هراسد؛ چون مال خویش را دوست دارد، از دست دادن آن موجب خشم می‌شود؛ چون فرزند خود را محبوب می‌دارد، دوری از او باعث اندوه می‌شود. به این ترتیب، محبت سرچشمه‌ای برای هیجاناتی مانند «ترس»، «خشم»، «شوق»، «اندوه»، و حتی «نفرت» است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۲۱). پس اگر خواستار پدید آوردن محبت و انگیزه‌ایم، باید عمل و نتیجه را با حب ذات افراد پیوند دهیم.

چنان که اشاره شد، علامه در تبیینی دقیق ریشه محبت‌ها را در تجربه لذت می‌داند. انسان هرگاه از چیزی لذت ببرد یا حتی انتظار لذتی از آن داشته باشد به آن میل و محبت پیدا می‌کند. بنابراین، ساختار انگیزشی انسان از چهار پایه پیوسته تشکیل می‌شود:



بر همین اساس، وی لذت‌ها را به سه نوع اصلی تقسیم می‌کند:

لذت‌های طبیعی: مانند لذت خوردن، خوابیدن، و تماس جنسی. این لذت‌ها برخاسته از طبیعت مادی انسان‌اند و خداوند آن‌ها را برای حفظ حیات مادی و بقای نسل در انسان قرار داده است.

لذت‌های فکری و فطری: مانند لذت ایمان، عبادت، محبت الهی، و معرفت. این نوع لذت‌ها ریشه در فطرت سالم انسان دارند و با حیات و کمال واقعی او هماهنگ‌اند.

لذت‌های کاذب و اعتباری: این‌ها حاصل دست‌کاری «خیال» و «وهم»‌اند. انسان در اثر القائات بیرونی، مانند رسانه‌ها یا جامعه یا وسوسه شیطان، به این باور می‌رسد که چیزهایی چون شهرت، تجمل، تکاثر، یا فسق به نوعی کمال‌آفرین و لذت‌بخش هستند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۴۳۵). مثلاً انسان گمان می‌کند حفظ و ادامه حیات و عیش او در زندگی وابسته به حرص به مظاهر دنیا و لذت‌طلبی نامحدود و طمع به دستاورد دیگران است.

بر همین مبنا، علامه محبت‌ها و به تبع آن دیگر هیجانات را نیز به سه دسته تقسیم می‌کند:

محبت‌های طبیعی (برآمده از لذت‌های طبیعی)؛

محبت‌های عقلانی و فطری (زاده لذت‌های فکری و فطری)؛

محبت‌های خیالی و موهوم (ریشه در لذت‌های کاذب) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۲۰).



وی معتقد است ابزار اصلی شیطان برای انحراف انسان نه ایجاد لذت جدید بلکه «تحریف لذت‌های واقعی» است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۳۸ و ج ۸: ۴۹). شیطان با استفاده از قوه خیال مصادیق باطل را زیبا جلوه می‌دهد و لذت را به آن‌ها نسبت می‌دهد. به تدریج، محبت انسان از مصادیق حقیقی به سمت مصادیق موهوم منحرف می‌شود و این محبت‌های کاذب، هیجانات ناسالم، تصمیم‌های اشتباه، و در نهایت رفتار نادرست را شکل می‌دهند «لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُورِيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر/ ۳۹). از نظر علامه، تربیت گرایش‌ها مستلزم پالایش محبت‌هاست و این نیز بدون بازسازی نظام لذت و آگاهی از مراتب آن ممکن نیست. تنها از طریق بازگشت به فطرت و عقلانیت است که محبت‌ها، گرایش‌ها، و هیجانات به مسیر درست هدایت می‌شوند و اراده انسانی در جهت کمال بالفعل درمی‌آید.

کنش‌ها در انسان‌شناسی علامه طباطبایی

کنش، در نگاه علامه طباطبایی، نتیجه و خروجی نظام ادراکی- انگیزشی انسان است. وقتی ادراک صحیح و میل قوی درباره چیزی شکل گرفت «اراده» پدید می‌آید و انسان به انجام دادن عمل مبادرت می‌ورزد. اما این روند نه مکانیکی بلکه کاملاً ارادی و هدفمند و بر اساس «اختیار» است. اراده حلقه پیوند میان گرایش و عمل است. انسان تنها زمانی دست به عمل می‌زند که میان دانسته‌ها، خواسته‌ها، و شرایط بیرونی هماهنگی ایجاد شده باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۲۹۵).

تعریف اراده

علامه طباطبایی در تبیین مفهوم اراده، که پس از علم به سود یا زیان چیزی و میل و شوق اکید در نفس پدید می‌آید، تصریح می‌کند که در هر کنشی انسان در پی دستیابی به نوعی خیر یا نفع یا لذت است و اگر پیش‌بینی نفع یا دفع ضرری در کار نباشد، هیچ اراده‌ای پدید نمی‌آید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۳۸۱). در واقع، قلب انسان همواره در پی کشف مصادیق لذت و الم است و سپس بر اساس آن شناخت به سمت رفتار معینی میل پیدا می‌کند. اما نکته مهم آن است که این اراده همیشه به صورت یکنواخت پدید نمی‌آید، بلکه بسته به شرایط ذهنی و ادراکی انسان تفاوت دارد.

تفاوت اراده و اختیار

علامه میان «اراده» و «اختیار» تفاوت قائل است. به نظر ایشان، انسان وقتی بعضی از امور را تشخیص نمی‌دهد و نمی‌تواند بفهمد که آیا انجام دادن آن نافع است یا مضر در اینجا فکر را به کار می‌اندازد تا نفع و ضرر آن را در بین سایر احتمالات معلوم کند. اما اگر مانند موش در نظر گربه و گربه در نظر موش نفع و ضرر کار یا شیئی روشن باشد، از همان اول و بدون درنگ و بدون هیچ احتیاجی به تفکر، انسان اراده خود را در انجام دادن و تصرف در آن شیء به کار می‌اندازد. پس انسان چیزی را اختیار می‌کند که نفش را با تفکر و اندیشه دریابد و در حقیقت اندیشیدن و تفکر در اینجا چیزی جز برای رفع موانع حکم به مصلحت و مفسده نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۱۳).

بر این اساس، اراده می‌تواند غریزی و سریع باشد. اما اختیار نیازمند قدرت تحلیل عقلانی و انتخاب از میان گزینه‌هاست. و مهم‌تر آنکه هر اختیاری نیز عقلانی و صحیح نیست. گاه انسان لذت فوری و نقد را بر لذت بلندمدت و واقعی ترجیح می‌دهد. در اینجا است که قوه عقل می‌تواند نقش خود را ایفا کند. عقل عملی در صورت به کارگیری، با تحلیل هیجانات و رغبت‌ها و لذات، مصالح عالی‌تر را تشخیص می‌دهد و راه دشوار اما فطری و کمال‌مند را برمی‌گزیند. در مقابل، قوه واهمه و متخیله که مدرک جزئیات و احساسات‌اند تصویری حسی و هیجانی و گاه تحریف‌شده از لذت یا رنج ارائه می‌دهند که می‌توانند به سرعت بر اراده تأثیرگذار باشند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۷۳ - ۵۷۴). به همین دلیل، انسان در فرایند اختیار یا از عقل تبعیت می‌کند یا از وهم و خیال.

اگر عقل تربیت نشده باشد، تصمیم‌ها تحت تأثیر قوه متخیله قرار می‌گیرند که از محسوسات و تخیلات نشئت می‌گیرد و با زینت دادن باطل‌ها مصادیق لذت غیر واقعی را لذت‌بخش نشان می‌دهد. در برابر آن، عقل با اینکه از برهان و ادله یقینی استفاده می‌کند، چون نتایجش محسوس نیستند، در ابتدا پیوند روانی با انسان برقرار نمی‌کند و اراده‌ای ضعیف تولید می‌کند.

نقش حس و خیال در هدایت اراده

علامه توجه ویژه‌ای به نقش «قوة خیال» و «حس» در تحریک اولیه انسان به عمل دارد. در آغاز مسیر تربیت اخلاقی، نباید انتظار داشت عقل مجرد به تنهایی بتواند اراده را برانگیزد. قوة واهمه و متخیله با تکیه بر تصویرهای محسوس و جزئی بسیار مؤثرتر از عقل در هدایت رفتار انسان ظاهر می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۹۲). به نقل از علامه «مشاهده اثری دارد که علم آن اثر را ندارد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۷۴).

علت این تأثیرگذاری آن است که عقل، با آنکه از برهان استفاده می‌کند، محصولات آن انتزاعی و ذهنی‌اند. اما خیال، با تصویرهای حسی و ملموس، دل را سریع‌تر درگیر می‌کند. به همین دلیل، آموزه‌های دینی نیز برای تربیت انسان از داستان‌های محسوس، ذکر جزئیات بهشت و جهنم، عبادات بدنی، قبله، اذان، و نمادهای حسی استفاده می‌کند. در این نگاه، عقل غایت هدایت است؛ اما حس و خیال مسیر آغازین رشد است.

تأثیر اعمال بر ادراک نظری و قدرت تشخیص حق

در بحث کنش، بعد از اراده و اختیار، نوبت به عمل می‌رسد. یکی از تحلیل‌های عمیق علامه طباطبایی در انسان‌شناسی قرآنی نقش عمل در شکل‌دهی یا تخریب قوای ادراکی انسان است. از منظر ایشان، عمل انسان صرفاً نتیجه معرفت نیست، بلکه خود منشأ تأثیرگذاری بر فهم و ادراک نیز هست. به‌ویژه، تداوم در گناه و گرایش‌های نادرست زمینه را برای ورود وسوسه‌های شیطانی و تحریف اندیشه فراهم می‌کند. علامه در تفسیر آیه «كَذَلِكَ تُولَىٰ بَعْضُ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (انعام/ ۱۲۹) می‌نویسد: «عمل آن کسی که مخالف حق است به تدریج در فهم و ذهنش اثر می‌گذارد. زیرا عمل او یا معصیت است یا اقسام هوسرانی‌های انسانی و مقدمه همه آن‌ها اغواها و وسوسه‌هاست. این وسوسه‌ها افکار فاسدی را در ذهن تلقین می‌کنند و ذهن را برای پذیرش شبهات و افکار باطل آماده می‌سازند. در نتیجه، فهم‌ها مختلف می‌گردد: برخی افکار حق را می‌پذیرند و برخی دیگر از پذیرفتن آن سر باز می‌زنند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۰۲). این معنی در آیات دیگری مانند «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاوُوا السَّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (روم/ ۱۰) نیز اشاره شده است.

بر اساس این نگاه، مسیر معرفت حقیقی تنها از راه دانستن نمی‌گذرد بلکه از مسیر پاک‌زیستی، طهارت نفس، و اجتناب از آلودگی رفتاری نیز عبور می‌کند. به عبارت دیگر، گناه نه فقط آسیب اخلاقی یا اجتماعی بلکه عاملی مؤثر در تضعیف فهم و اختلال در فرایند ادراک است. از این‌رو، در منطق علامه، تربیت اخلاقی صرفاً محدود به توصیه و تعلیم نیست، بلکه مستلزم اصلاح کنش‌ها به عنوان شرط دریافت صحیح معارف است. در چنین تحلیلی، روشن می‌شود که بخشی از انکارها و گم‌گشتگی‌های فکری در جامعه، به‌ویژه در عصر اطلاعات و شبهات، نه از نقص استدلال بلکه از انحراف در زیست و رفتار ناشی می‌شود. زیرا فهم آلوده محصول زندگی آلوده است. همچنین پاک‌زیستی و عمل صالح نه تنها جنبه اخلاقی بلکه کارکرد معرفت‌شناختی دارد و مقدمه‌ای ضروری برای هدایت فکری و تثبیت اعتقادی به شمار می‌رود.

نقش عمل و تکرار در استقرار علوم عملی

از نظر علامه، به‌ویژه در مورد «علوم عملی»، بدون تمرین و تجربه نفس به راحتی آن‌ها را تصدیق نمی‌کند. از این‌رو، صرف دانستن مفاهیم اخلاقی به معنای دارا بودن آن فضیلت نیست. این مفاهیم زمانی به نیروی انگیزشی و درونی پایدار تبدیل می‌شوند که در میدان عمل مکرراً تجربه شده باشند. علامه در بیان این معنا می‌نویسد: «علوم عملی- نه علوم نظری- یعنی علمی که به منظور عمل کردن و به کار بستن فراگرفته می‌شود، وقتی می‌تواند در مرحله عمل نتیجه دهد که فراگرفتنش در ضمن تمرین و آزمایش باشد. زیرا کلیات علمی اگر بر جزئیات و مصادیقش تطبیق نشود، تصدیق آن برای نفس دشوار خواهد بود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۱۴۴).

علامه در ادامه با ذکر نمونه‌ای روان‌شناختی نشان می‌دهد که اگر انسانی «شجاعت» را به عنوان یک فضیلت بشناسد، اما هرگز آن را تجربه و تمرین نکند، در لحظه خطر قوة واهمه بر عقل غلبه می‌کند و علم نظری او کارایی نخواهد داشت. اما، با تکرار عمل شجاعانه، علم و ایمان به آن در نفس مستقر می‌شود: «بر هر متعلمی که می‌خواهد علوم عملی را فراگیرد لازم است

فراگرفته‌های خود را به کار بندد و تمرین کند تا به عمل عادت کند و به این وسیله اعتقاداتی که در زوایای دلش هست از بین برود و تصدیق به آنچه آموخته در دلش رسوخ یابد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۶۹).

از نگاه ایشان، تنها تکرار عملیاتی باور است که علم را به ایمان کاربردی بدل می‌سازد. زیرا انسان با هر تجربه موفق از عمل احتمال تردید را کاهش می‌دهد، باور به امکان انجام دادن آن در نفس او تقویت می‌شود، و اعتمادش به مفید بودن آن علم افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر، انسان با دیدن اثر مثبت یک کنش کم‌کم باور درونی و آرامش قلبی پیدا می‌کند که آن علم واقعاً صحیح و مؤثر و مطلوب است. «همان‌گونه که شرع عادت می‌شود خیر نیز با تکرار در نظر انسان ساده و شدنی جلوه می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۶۹). این تحلیل با دیدگاه تربیت اسلامی هم‌خوانی دارد؛ جایی که تأکید می‌شود برای تبدیل شناخت به کنش مؤثر تجربه عملی و تمرین مکرر و مواجهه حسی با مصادیق امری ضروری است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۶۰).

از این رو، اگر هدف تربیت دینی نهادینه‌سازی فضایل باشد، برنامه‌های آموزشی باید فراتر از آموزش مفاهیم نظری بر تمرین عملی و مشارکت واقعی و تکرار هدفمند رفتارها تمرکز کنند.

تأثیر کنش بر شکل‌گیری ملکات نفسانی

از دیدگاه علامه، هر عملی علاوه بر اثر بیرونی اثری درونی نیز دارد. تکرار کنش‌ها موجب شکل‌گیری حالات و گرایش‌های جدید در نفس انسان می‌شود. اگر این حالات در اثر تمرین و عادت تثبیت شوند، «ملکه» نام دارند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۱۴).

ملکه حالتی نفسانی است که انجام دادن عملی خاص را برای انسان آسان و بی‌درنگ و درونی می‌سازد. اگر انسان عملی را بارها با اراده انجام دهد، آن عمل در نفس او رسوخ می‌یابد و به صورت صفتی پایدار درمی‌آید (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۲۲). این ملکات، خواه مثبت و اخلاقی باشند خواه منفی و ردیلت‌آلود، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری شخصیت انسان‌ها ایفا می‌کنند.

علامه همچنین به نکته ظریفی اشاره می‌کند؛ گاهی ممکن است در نفس انسان ملکات متعارض هم‌زمان حضور یابند. به بیان دیگر، در برخی افراد صفات نیک و رذایل اخلاقی در کنار هم می‌زیند، بی‌آنکه یک‌دیگر را کاملاً طرد کنند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۵۲۲).

بر اساس این تحلیل، انسان ممکن است در حوزه‌ای از زندگی‌اش اهل عبادت و خشوع باشد اما هم‌زمان در حوزه‌ای دیگر به ظلم یا شهوت یا ربا آلوده باشد. زیرا در اثر تکرار هر دو نوع رفتار دو نوع ملکه متضاد در وجودش شکل گرفته‌اند. در این حالت، شخصیت انسان شکاف‌دار و دوگانه می‌شود و این همان پدیده‌ای است که روان‌شناسان از آن با عنوان «ازدواج شخصیت» یا دوگانگی درونی یاد می‌کنند.

از منظر فلسفی، تکرار عمل نقشی اساسی در تثبیت ملکات و شکل‌گیری شخصیت اخلاقی دارد. هر کنش ارادی نه‌تنها یک عادت رفتاری ایجاد می‌کند بلکه بر شاکله نفس اثر می‌گذارد. در نگاه علامه، این اثر جنبه وجودی نیز دارد: هر ادراک و هر عمل مرتبه‌ای تازه در نفس پدید می‌آورد. این همان سیر اشتدادی و فرارونده است که در حکمت متعالیه و آثار علامه برجسته است. بنابراین، عمل تکراری علاوه بر تثبیت ملکات موجب ارتقا یا سقوط وجودی انسان در مسیر کمال یا حضيض نیز می‌شود.

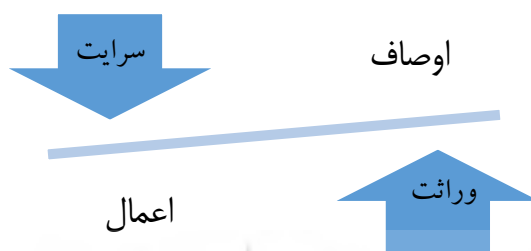
اهمیت تکرار در تحصیل ملکات و فرایند متخلق شدن

علامه طباطبایی در منظومه اخلاقی خود راه رسیدن به صفات پایدار (ملکات) را نه صرفاً شناخت و نیت بلکه تکرار مداوم عمل مطابق با آن صفت می‌داند. از دیدگاه وی، ملکات نه به صورت دفعی بلکه در فرایندی تدریجی و از طریق عادت دادن نفس به کنش‌های خاص شکل می‌گیرند. به همین دلیل، تربیت اخلاقی بدون تمرین و استمرار امکان‌پذیر نیست. وی در بیانی تفصیلی می‌نویسد: «باید دانست که اصلاح اخلاق و خوی‌های نفس و تحصیل ملکات فاضله تنها و تنها یک راه دارد و آن عبارت است از تکرار عمل صالح و مداومت بر آن؛ البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است. باید آن عمل را آن قدر تکرار کرد تا اثرش در نفس ریشه بدواند و در صفحه دل نقش بندد؛ نقشی که به سادگی زایل نشود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۳۳).

علامه طباطبایی در تبیین تأثیر متقابل میان ملکات و اعمال از دو اصل مهم یاد می‌کند:

الف) سرایت: به این معنا که اوصاف و ملکات نفسانی انسان به افعال او سرایت می‌کنند. به عبارت دیگر، کیفیت اخلاقی نفس بر کیفیت اعمال اثر می‌گذارد؛ طوری که هر چه صفات درونی خالص‌تر و کامل‌تر باشند اعمال نیز از حسن و خلوص بیشتری برخوردار خواهند بود. از نگاه ایشان «افعال همه از آثار نفس‌اند. از این جهت ممکن نیست فعل کسی با نفسانیاتش مخالف باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶: ۳۷۰).

ب) وراثت: به این معنا که اعمال در اثر تکرار ملکات پایدار را در نفس به جا می‌گذارند. این تأثیر تدریجی موجب می‌شود که صفات رسوخ عمیق‌تری یابند و در نتیجه اعمال هم‌سنگ با آن صفات نیز دوام و بقای بیشتری پیدا کنند. به تعبیر علامه «افعال در عین اینکه آثار نفس و صفات نفس هستند در نفس و صفات آن اثر هم می‌گذارند ... عمل آدمی مطابق و هم‌سنگ نفس او صادر می‌شود و در اثر تکرار ملکات فاضله رسوخ بیشتری در نفس پیدا می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۲۵).



بر این اساس، اختیار مقدمات عمل- یعنی اراده، تکرار، مقاومت در برابر ترک- نقش اصلی را در شکل‌گیری خلقیات پایدار دارد. این دیدگاه تفاوتی بنیادین با نگرش‌هایی دارد که اخلاق را صرفاً بر پایه نیت یا شناخت ارزیابی می‌کنند. نتیجه این تحلیل آن است که برای اصلاح واقعی شخصیت انسان کافی نیست فضایل برای او توصیف یا تبیین شوند؛ بلکه باید در یک برنامه تربیتی منسجم تمرین‌های رفتاری خاص، فرصت بروز هیجان، و فضای تکرار کنش‌های اخلاقی فراهم شود.

تأثیر ملکات بر ادراک و داوری عقلانی

از منظر علامه طباطبایی، ادراک انسان امری خنثی و مستقل از حالات درونی نیست، بلکه متأثر از صفات و ملکات نفسانی است. این نگاه برخلاف تصورات رایجی است که گمان می‌کنند عقل و شناخت، همیشه و در همه شرایط، به صورت ناب و بدون تأثیر از گرایش‌های درونی عمل می‌کنند. از نظر علامه، ملکات راسخ در نفس ظرفیت ادراکی انسان را شکل می‌دهند و حتی نوع تفسیر او از واقعیت را جهت می‌بخشند. وی در *المیزان* این معنا را با صراحت بیان می‌کند: «اختلاف در فهم دو انسان (به طوری که در علم معرفت النفس و در فن اخلاق و در علم الاجتماع آمده) بالاخره منتهی می‌شود به چند امر؛ یا به اختلاف در خلق‌های نفسانی و صفات باطنی که یا ملکات فاضله است و یا ملکات زشت که البته این صفات درونی تأثیر بسیاری در درک علوم و معارف بشری دارند، چون استعدادهایی را که ودیعه در ذهن است مختلف می‌سازند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۰۱). در ادامه همین تحلیل، ایشان نمونه‌هایی از این تأثیر را برمی‌شمرد: «یک انسان که دارای صفت حمیده انصاف است داوری ذهنی و درک مطلبش نظیر یک انسان دیگر که متصف به چموشی و سرکشی است نمی‌باشد. یک انسان معتدل و باوقار و سکینت، معارف را به گونه‌ای درک می‌کند و یک انسان عجول و یا متعصب و یا هواپرست طوری دیگر ...» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۰۱). این سخن به روشنی نشان می‌دهد:

ادراکات نظری انسان تحت تأثیر ساختار اخلاقی او شکل می‌گیرند؛

≠ ملکات پیش‌فرض‌های ناپیدای تفکر انسان‌اند.

به بیان دیگر، عدالت معرفتی نه‌فقط در استدلال‌های روشن بلکه در عدالت درونی و صفای روح نیز ریشه دارد. انسانی که اهل لجاجت، کبر، یا حب نفس است حتی برهان‌های واضح و قطعی را نیز ممکن است نفهمد یا نپذیرد. این تحلیل بنیانی معرفت‌شناختی برای نیاز به نفس تزکیه‌شده و تربیت اخلاقی ارائه می‌کند. تربیت فقط برای خوش‌رفتاری نیست؛ بلکه برای صحیح دیدن و درست داوری کردن نیز ضروری است.

نسبت مدل علامه طباطبایی با نظریه‌های رقیب در روان‌شناسی و فلسفه اسلامی

برای روشن شدن نوآوری‌های مدل نظام‌مند علامه طباطبایی در تحلیل قوای نفس، مقایسه آن با نظریه نظام شخصیت شناختی-عاطفی (CAPS) اثر والتر میشل و یوئیچی شیودا و اشاره‌ای کوتاه به سنت فلسفی ملاصدرا می‌تواند تفاوت‌ها و ویژگی‌های این مدل را بهتر نشان دهد.

مقایسه با نظریه CAPS

مدل علامه طباطبایی در تحلیل قوای نفس، با ساختاری سیستمی و علی، رفتار انسان را زنجیره‌ای از ادراک، لذت یا رنج، محبت یا نفرت، اراده، و کنش می‌بیند که با تکرار به ملکه تبدیل می‌شود. این مدل را می‌توان با نظریه نظام شخصیت شناختی-عاطفی (CAPS) مقایسه کرد که رفتار را نتیجه تعامل واحدهای شناختی-عاطفی در موقعیت‌ها می‌داند (Mischel & Shoda, 1995).

شباهت‌ها

۱. ساختار علی و چندلایه: هر دو نظریه رفتار را حاصل نظام بازخوردی می‌بینند. در CAPS ادراک موقعیت باورها و هیجانات رفتار را شکل می‌دهد و در مدل علامه ادراک (حسی، خیالی، عقلی) و محبت به کنش می‌انجامد.
۲. نقش ادراک ذهنی: در CAPS رفتار به تفسیر ذهنی موقعیت بستگی دارد. علامه نیز رفتار را نتیجه ادراک خیالی یا وهمی از لذت یا سود می‌داند.
۳. الگوهای پایدار: CAPS الگوهای «اگر-آن‌گاه» را مطرح می‌کند که به ثبات رفتاری منجر می‌شود. این با مفهوم «ملکه» در مدل علامه، به عنوان ساختار پایدار ناشی از تکرار، مشابه است.

تفاوت‌ها

۱. غایت‌مندی در برابر موقعیت‌محوری: CAPS رفتار را در چارچوب موقعیت‌ها تحلیل می‌کند، اما فاقد نگاه غایت‌مند است. مدل علامه رفتار را در پرتو فطرت کمال‌طلب و تقرب به خدا می‌بیند.
 ۲. ملکه اخلاقی: CAPS فاقد مفهوم ملکه اخلاقی است، اما مدل علامه با تأکید بر تکرار آگاهانه اعمال به تربیت اخلاقی می‌پردازد.
 ۳. ساحت‌های متعالی: مدل علامه به فطرت و مراتب وجودی نفس توجه دارد، درحالی‌که CAPS به تحلیل روان‌شناختی محدود است.
- مدل علامه، با تلفیق ساختار علی CAPS و حکمت اسلامی، الگویی تربیتی و اخلاقی ارائه می‌دهد. این مدل نه تنها رفتار را تحلیل می‌کند، بلکه با تأکید بر فطرت و تکرار راهنمایی برای تعالی انسان فراهم می‌آورد. این مدل با حفظ دقت علمی CAPS، با افزودن ابعاد وجودی و اخلاقی، نظریه‌ای جامع‌تر و انسانی‌تر ارائه می‌دهد که هم در روان‌شناسی هم در فلسفه اسلامی کاربرد دارد.

مقایسه با ملاصدرا

در سنت اسلامی، ملاصدرا با نظریه «حرکت جوهری» و مراتب ادراک (حس، خیال، عقل) چارچوبی عمیق برای تحلیل نفس ارائه می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۲۱۱ - ۲۱۹). وی در اسفار ادراک را بستری برای فعلیت یافتن مراتب وجودی انسان می‌داند (ارشدریاحی، ۱۳۹۰). هرچند در آثار ملاصدرا به مفاهیمی مانند حب و لذت و اراده اشاره شده این مفاهیم به عنوان حلقه‌های واسطه در فرایند تربیت اخلاقی به صورت نظام‌مند تحلیل نشده‌اند. در مقابل، علامه، با تأکید بر تجربه و تکرار عمل، نقش لذت در تحریک محبت و محبت در شکل‌گیری اراده، مدلی دقیق‌تر برای پیوند معرفت و کنش عرضه می‌کند. برخلاف ملاصدرا که بر صعود عقلانی نفس تأکید دارد، علامه با تحلیل واقع‌گرایانه‌تر از نقش حس و خیال و لذت به تربیت اخلاقی و اصلاح رفتار عینی انسان می‌پردازد. این مدل برای طراحی نظام‌های آموزشی معاصر که نیازمند پیوند مفاهیم انتزاعی با تجربه زیسته‌اند کاربردی‌تر است.

دلالت‌های تربیتی و کاربردی

یافته‌های این پژوهش، افزون بر ارائه تصویری نظام‌مند از قوای ادراکی و گرایشی و کنشی انسان در نگاه علامه طباطبایی، واجد دلالت‌هایی کاربردی در حوزه‌های تربیت اخلاقی و تعلیم و تربیت اسلامی و حتی روان‌شناسی دینی است. این دلالت‌ها را می‌توان در چند محور تبیین کرد:

مبنای فلسفی برای تربیت اخلاقی: تحلیل سیستمی رابطه ادراک و گرایش و کنش در منظومه فکری علامه روشن می‌سازد که اصلاح رفتار اخلاقی تنها با توصیه‌های بیرونی و دستورهای رفتاری ممکن نیست، بلکه نیازمند بازسازی بینش‌ها و پالایش گرایش‌هاست. از این منظر، تربیت اخلاقی باید از درون آغاز شود؛ به این معنا که تحول در رفتار تنها زمانی پایدار خواهد بود که بر تغییر بینش‌ها و اصلاح گرایش‌های درونی استوار شود. مثلاً، در تربیت دینی اگر محبت به خداوند و لذت از عبادت در دل نهاده نشود، دستورهای رفتاری سطحی و ناپایدار خواهند ماند.

تقویت عقلانیت عملی در برابر هیجانات: تفکیک میان قوه عقل، قوه واهمه، و قوه متخیله پشتوانه نظری مهمی برای طراحی نظام تربیتی است که در آن آموزش مهارت‌هایی چون تأمل، صبر، و ترجیح مصالح نسیه بر لذت‌های نقد جایگاه اساسی دارد.

تبیین پدیده دوگانگی شخصیت: تحلیل علامه از امکان هم‌زیستی ملکات متضاد در نفس انسان راهی برای فهم پدیده شخصیت‌های شکاف‌دار و دوگانه فراهم می‌آورد و می‌تواند زمینه‌ساز رویکردی تدریجی در خودسازی و درمان باشد.

کاربرد در اصلاح رفتارهای متعارض: شناخت فرایند شکل‌گیری ملکات و تحلیل تعارضات اخلاقی درونی می‌تواند مبنایی برای اصلاح تدریجی شخصیت‌های متزلزل و کمک به ثبات اخلاقی افراد باشد؛ بدون آنکه به نفی یکباره ویژگی‌های مثبت فعلی بینجامد.

طراحی الگوی تربیت تدریجی بر پایه تکرار کنش: تأکید علامه بر نقش تمرین و تکرار عمل صالح در استقرار صفات اخلاقی می‌تواند مبنای برنامه‌ریزی تربیتی باشد؛ به‌ویژه در تربیت دینی که انس با عبادات و رفتارهای اخلاقی و نظم معنوی با تمرین‌های پی‌پی و مستمر شکل می‌گیرد.

تقویت محبت فطری در تربیت دینی: تحلیل علامه از نقش ادراک لذت و محبت بر اراده و کنش نشان می‌دهد که تربیت دینی باید بر کشف ظرفیت‌های محبتی در دین‌داری، مانند نهاده‌سازی محبت به خدا و لذت از عبادت، تمرکز کند. این امر می‌تواند از طریق انس با آیات قرآنی، عبادات جمعی و مستمر، احساس آرامش در مناجات با خدا، و تقویت ادراک زیبایی کمال الهی ممکن شود. چنین رویکردی گرایش‌های پایدار و رفتارهای اخلاقی مبتنی بر فطرت را تضمین می‌کند.

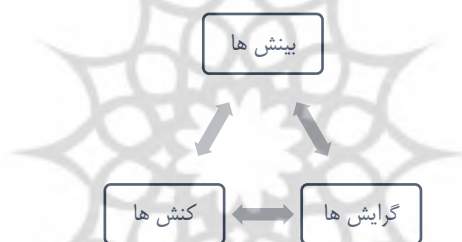
بهره‌گیری از ابزارهای حسی و محیط اجتماعی در تربیت: منظومه علامه بر نقش «حس» و «خیال» در تحریک اراده تأکید دارد. از این‌رو، نظام‌های تربیتی باید از ابزارهای حسی مانند رسانه، داستان‌گویی، تبلیغ شعائر و نمادهای دینی، و ارتباطات چهره به چهره بیشتر بهره گیرند. همچنین، محیط‌های اجتماعی مانند خانواده و مدرسه با تقویت ادراکات صحیح و گرایش‌های مثبت نقش کلیدی در تربیت دارند.

جمع‌بندی: هندسه نظام‌مند نفس

با مرور مباحث پیشین می‌توان چنین نتیجه گرفت که نفس انسان در نگاه علامه طباطبایی نظامی به‌هم‌پیوسته و پویا از قوای ادراکی و گرایشی و کنشی است که در تعاملی زنجیره‌وار و بازخوردی عمل می‌کنند. ادراک، به عنوان حلقه آغازین، از طریق قوای حس، خیال، وهم، و عقل زمینه‌ساز شناخت خیر و شر یا نفع و ضرر می‌شود. این ادراکات، با ایجاد لذت یا انتظار آن، محبت را برمی‌انگیزند که خود منشأ هیجاناتی مانند شوق، ترس، یا خشم است. هیجانات اراده را فعال می‌کنند و اراده به کنش می‌انجامد. کنش‌های مکرر، با شکل‌گیری ملکات نفسانی، شخصیت اخلاقی انسان را می‌سازند.



در این میان، نقش خیال و واهمه در صورت‌بندی ادراک و پیوند آن با گرایش و نیز جایگاه حرکت تدریجی و فرارونده (سیر اشتدادی) در تکامل اخلاقی نشان می‌دهد که این فرایند فراتر از یک چرخه ساده است و در حقیقت مسیر وجودی انسان را به سوی کمال یا حضيض رقم می‌زند. نکته کلیدی در این منظومه رابطه دوسویه اجزای آن است. نه تنها ادراک بر گرایش و عمل اثر می‌گذارد، بلکه عمل نیز می‌تواند گرایش‌ها و حتی نوع ادراکات را در آینده تحت تأثیر قرار دهد. این اثرپذیری دوسویه در منظومه نفس ساختاری چرخه‌وار و بازخوردی پدید می‌آورد؛ به گونه‌ای که ادراک، میل، اراده، و کنش نه تنها در امتداد هم قرار دارند، بلکه با تغذیه از یکدیگر نفس را به طور مداوم بازسازی یا تخریب می‌کنند.



بنابراین، منظومه نفس از نگاه علامه طباطبایی ساختاری پویا، علی، بازخوردی، و قابل تربیت است که در آن اصلاح یا انحراف هر مؤلفه می‌تواند بر کل نظام اثرگذار باشد. چنین تصویری اساس هندسه سیستمی نفس در نگاه علامه را شکل می‌دهد. این نگاه پشتوانه‌ای فلسفی و قرآنی برای مسئولیت‌پذیری اخلاقی انسان فراهم می‌آورد و تربیت را نه صرفاً در سطح رفتار بلکه در ساحت عمیق‌تری از بازسازی محبت‌ها، بازنگری ادراکات، و تنظیم نظام لذت‌جویی انسان قرار می‌دهد.

مدل علامه طباطبایی با تلفیق عمق فلسفی سنت اسلامی و ساختاری نظام‌مند شبیه نظریه‌های مدرن، مانند CAPS، الگویی منحصر به فرد برای فهم و تربیت نفس انسانی ارائه می‌دهد. این مدل نه تنها رفتار را در بستر موقعیت‌ها تحلیل می‌کند بلکه با تأکید بر فطرت و کمال‌جویی راهنمایی عملی برای رشد اخلاقی و معنوی فراهم می‌سازد. این ویژگی‌ها آن را به ابزاری ارزشمند برای گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای میان روان‌شناسی، تعلیم و تربیت، و فلسفه اسلامی تبدیل می‌کند.

نوآوری این مقاله در آن است که با استفاده از الگوی سیستمی تعامل حلقه‌وار و تربیتی میان قوای نفس در اندیشه علامه تحلیل شده است. این الگو می‌تواند مبنایی فلسفی برای بازطراحی نظام تربیت اخلاقی در سنت اسلامی فراهم آورد؛ به‌ویژه زمانی که هدف ارتقای فکری و معنوی انسان بر مدار فطرت باشد.

ساختار مفهومی این مقاله می‌تواند چارچوبی نظری برای طراحی الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت در حوزه‌هایی مانند تعلیم و تربیت دینی فراهم آورد؛ مثلاً، می‌توان از این الگو برای تدوین برنامه‌های آموزشی بهره گرفت که از آموزش صرف رفتارهای دینی عبور می‌کند و بر تقویت ادراک و محبت الهی تأکید دارد.

منابع

- ارشد ریاحی، علی (۱۳۹۰). ارتباط مراتب وجود با مراتب ادراک از نظر ملاصدرا. *مطالعات اسلامی: فلسفه و کلام*، ش ۴۳، ۱۰ - ۴۵.
- امیررستمی بناب، طه و موسوی‌نسب، سید محمدرضا (۱۳۹۹). مبانی شناختی و تربیت اخلاقی از دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. *معرفت/اخلاقی*، ش ۲۸، ۳۵-۵۰.
- داستانی، محمد؛ نوروزی، رضاعلی و عابدی، منیره (۱۳۹۰). انسان از دیدگاه علامه طباطبایی^(۵) و مبانی تربیتی. *پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی*، ش ۱۱، ۷-۲۸.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *صورت و سیرت انسان در قرآن*. قم: اسرا.
- علی زمانی، امیرعباس و آقاجانلو، امیر، (۱۳۸۹). محبت از دیدگاه علامه طباطبایی و ابوحامد غزالی. *اندیشه دینی*، دوره: ۱۰، ش ۳۵، ۱ - ۲۰.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) (۱۳۶۰). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*. قم: مصطفوی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۰). *تفسیر المیزان* (متن عربی). قم: اسماعیلیان.
- _____ (۱۳۷۴). *تفسیر المیزان*. مترجم: محمدباقر موسوی همدانی. ج ۵. قم: اسلامی.
- _____ (۱۳۸۷). *نهایه الحکمه*. تصحیح و تعلیق: غلامرضا فیاضی. ج ۲. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- _____ (۱۳۸۹). *رساله الولایه*. ترجمه و شرح: علی شیروانی. قم: دارالفکر.
- نراقی، محمد مهدی (۱۳۶۵). *جامع السعادات*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. ج ۳.
- نوری، نجیب الله (۱۳۹۶). عوامل و ساختار انگیزش رفتار انسان در اندیشه علامه طباطبایی. *روان‌شناسی و دین*، ش ۴۰، ۵ - ۲۲.
- Amir Rostami Banab, T. & Mousavi-Nasab, S. M. (2020). Cognitive foundations and ethical education from the perspective of Allameh Tabatabaei in Tafsir al-Mizan. *Marifat Akhlaqi*, 28, 45-62. (in Persian)
- Nouri, N (2017). Factors and structure of human behavior motivation in Allameh Tabatabaei's thought. *Pazhoheshnameh Akhlagh*, 40, 5-22. (in Persian)
- Dastani, M., Norouzi, R. A., & Abedi, M. (2011). Human being from Allameh Tabatabaei's perspective and educational foundations. *Pazhohesh dar Masael-e Talim va Tarbiyat-e Eslami*, 11, 7-28. (in Persian)
- Javadi Amoli, A. (2009). *The form and essence of human in the Quran*. Qom: Isra Publications. (in Persian)
- Mischel, W. & Shoda, Y. (1995). A cognitive-affective system theory of personality: Reconceptualizing situations, dispositions, dynamics, and invariance in personality structure. *Psychological Review*, 102(2).
- Naraqi, M. M. (1986). *Jami' al-Sa'adat*. Beirut: Al-A'jami Institute for Publications. Vol. 3. (in Persian)
- Nouri, N (2017). Factors and structure of human behavior motivation in Allameh Tabatabaei's thought. *Pazhoheshnameh Akhlagh*, 40, 5-22. (in Persian)
- Riahi, A. (2011). The Relationship between Levels of Existence and Levels of Perception according to Mulla Sadra. *Islamic Studies: Philosophy and Theology*, No. 86/2, 9-45.
- Sadr al-Din Shirazi, Mulla Sadra (1981). *Al-Hikmah al-Muta'aliyah fi al-Asfar al-'Aqliyyah al-Arba'ah*. Qom: Mostafavi. (in Arabic)
- Tabatabaei, S. M. H. (1981). *Tafsir al-Mizan* (Arabic text). Qom: Esmailian Publications. (in Persian)
- _____ (1995). *Tafsir al-Mizan*. Translated by Mohammad Baqer Mousavi Hamedani. Qom: Islamic Publications. (in Persian)
- _____ (2008). *Nihayat al-Hikmah*. Edited by Gholamreza Fayyazi. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. (in Persian)
- _____ (2010). *Risalat al-Wilayah*. Translated and annotated by Ali Shirvani. Qom: Dar al-Fikr. (in Persian)
- Zamani, A. A., & Aghajanlou, A. (2010). Love from the perspective of Allameh Tabatabaei and Abu Hamid Ghazali. *Andishe-ye Dini*, 10(35), 1-20. (in Persian)